

تفاوت آرای قضات در سرقت خشن: نقش زمینه‌های اجتماعی متهمان (مطالعه‌ی میدانی دادسرا و دادگاه شهر تهران)

سید مهدی اعتمادی فرد^۱، فاطمه جعفری نجفی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۹

چکیده

بررسی رابطه‌ی وضعیت اجتماعی متهمان سرقت و آرای صادره، نشان‌دهنده‌ی ارتباط میان دادرسی و ریشه‌های اجتماعی حقوق است و تعریفی واقعی‌تر از حقوق حاکم بر جامعه ارائه می‌دهد. مسائل اصلی که در مقاله حاضر به دنبال پاسخ‌گویی آن هستیم عبارتند از اینکه: کدام یک از زمینه‌های خانوادگی و اجتماعی متهمان، مؤثر بر روند دادرسی کیفری از ابتدای ورود به مرجع تعقیب تا اجرای حکم است؟ نحوه‌ی واکنش نظام دادرسی کیفری به اتهام افراد بر اساس این زمینه‌ها چگونه است؟ با دسته‌بندی الگوهای نظری مرتبط با موضوع تحقیق، دو دسته‌بندی مرسوم در قالب وفاقی (با تأکید بر رویکرد کارکردگرایی) و تضاد مد نظر قرار گرفت. بر این اساس، حساسیت‌های نظری به منظور پاسخ‌گویی به مسائل و ورود به میدان تحقیق سامان یافت. برای پاسخ‌گویی به مسائل تحقیق از روش کیفی و از ابزارهای مصاحبه، تحلیل اسناد و مشاهده در دادسرای ویژه سرقت و ناحیه ۱۲ و دادگاه کیفری دو بعثت تهران استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد زمینه‌های خانوادگی و اجتماعی همچون جنسیت، نسل، پایگاه اقتصادی-اجتماعی، قومیت و تابعیت متهمان بر روند رسیدگی دادرسی به سرقت‌های خشن مؤثر است. یکی از محورهای اصلی استدلال دادرسی هنگام صدور رأی ارجاع به این زمینه‌هاست که به نظر می‌رسد آفریده‌ی نظام حقوقی نیستند بلکه یک سری قواعد و کلیشه‌های برخاسته از ساختار اجتماعی، فرهنگ، دین، اقتصاد و ... هستند.

واژگان کلیدی: پایگاه اقتصادی-اجتماعی، سرقت خشن، فرایند دادرسی، قواعد حقوقی، نظام قضایی.

۱ عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، پست الکترونیکی: etemady@alumni.ut.ac.ir

۲ کارشناسی ارشد مطالعات جوانان دانشگاه تهران، پست الکترونیکی: jafarif76@yahoo.com

مقدمه

یکی از مسائلی که در بررسی حقوق کیفری به عنوان یک امر اجتماعی مطرح می‌شود چگونگی تفسیر دادرسی از قوانین و اجرای آن‌ها و تفاوت میان متهمان به یک جرم بر اساس وضعیت اجتماعی آنان است. به عبارتی زمانی که قاضی با متهم روبرو می‌شود جایگاه اجتماعی متهم چقدر برای او اهمیت دارد تا جایی که باعث تغییر نگاهش به جرم اتهامی و قوانین حاکم می‌شود. نحوه تکلم و پرس‌وجوهای بازپرس، دادیار و قاضی دادگاه متفاوت می‌شود، فرایند جمع‌آوری دلایل و شواهد تغییر می‌کند و در نهایت سرنوشت دیگری برای پرونده رقم می‌زند. دورکیم (۱۳۸۴: ۶۴-۹۰) برای تبیین شکل‌گیری و پویایی نظام‌های دادرسی در جوامع مدرن ارزش‌های اجتماعی را مهم می‌داند. او ادعا می‌کند که این سازمان، نماینده‌ی نه حکومت بلکه مردم در رسیدگی به دعاوی و واکنش به جرایم است. آنچه اکنون از نظام‌های قانونی و قضایی می‌بینیم تنها صورتی مدون از نظام‌های قضایی پیشین در جوامع باستانی است که در آن مردم خود مستقیم و بر اساس حسن و قبح‌های اخلاقی‌شان به جرایم واکنش نشان می‌دادند. امروز نیز همچنان حقوق کیفری جدا از عقاید مذهبی و فرهنگ جامعه قابل تصور نیست و قاضی تحت تأثیر این امور به دادرسی می‌پردازد. در برابر این واقعیت، یکی از دعاوی همین نظام‌های قضایی مدرن پرهیز از اختلاف آرا و لزوم صدور رأی تنها بر اساس نصّ قوانین و رعایت حقوق شهروندی متهمان در جریان رسیدگی به پرونده است. بر این اساس اصل ۳۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان می‌کند: «حکم به مجازات و اجرای آن تنها باید از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد». قانون این مژده را به شهروندان می‌دهد که دادگاه به پرونده‌های افراد بدون تأثیر گرفتن از عوامل بی‌ارتباط به ارتکاب جرم و عادلانه رسیدگی می‌کند.

فراوانی بالای ارتکاب یک جرم نسبت به سایر جرایم معمولاً زنگ خطری است برای دستگاه‌هایی که وظیفه‌ی مقابله با آن را دارند و توجه آنان را به خود جلب می‌کند. از نیروی انتظامی گرفته تا نهادهای قضایی به تکاپو در جهت به‌کار بستن تدابیری برای کاهش و برخورد جدی‌تر با آن برمی‌خیزند. در این راستا مرکز آمار قوه‌ی قضاییه میزان جرایم گوناگون را سالانه منتشر می‌کند. سرقت‌های تعزیری (غیرحدی) در میان سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ در رده‌ی نخستین اتهامات در کشور هستند (آمار منتشرشده از اداره‌ی آمار مرکز مطالعات پیشگیری از جرم قوه‌ی قضاییه: ۳۰ آذر ۱۳۹۵). بر اساس آمارهای نیروی انتظامی به صورت میانگین روزانه ۱۸۰۰ سرقت در کشور گزارش می‌شود که بیش‌تر آن‌ها در تهران است (گزارش خبری در بهمن ماه ۱۳۹۴، سایت وکیل ملت، صفحه‌ی حقوقی). همچنین بر اساس آمار منتشرشده از دادسرای ویژه‌ی سرقت تهران، در ۵ ماهه‌ی نخست سال ۱۳۹۵، ۷۷۴ پرونده با موضوع سرقت خشن وارد این دادسرا شده‌است که برخی از آن‌ها منتهی به صدور کیفرخواست شده‌اند. چنین آمارهایی حاکی از بالا بودن فراوانی سرقت در مقایسه با سایر جرایم است و عاملی برای افزایش حساسیت مقامات قضایی و اتخاذ سیاست‌های گوناگون برای مقابله با این جرم به ویژه سرقت‌های خشن است. یکی از اقدامات انجام شده در سالیان اخیر در این خصوص، تشکیل دادسرای ویژه‌ی سرقت در تهران به منظور رسیدگی به

سرقت‌های خشن و گروهی است.^۱ در نهایت بر اساس آمارها می‌توانیم بگوییم دادرسان با پرونده‌های سرقت در مقایسه با سایر جرایم سر و کار و مواجهه‌ی بیش‌تری دارند.

طرح مسئله

از میان انواع سرقت که قانون مجازات اسلامی آن‌ها را بیان می‌کند^۲ فهم فرایند دادرسی سرقت‌های خشن اهمیت بیش‌تری دارند زیرا از نظر کارگزاران قضایی ماهیت خشن این سرقت‌ها نظم و امنیت عمومی جامعه را بیش‌تر برهم می‌زند و همان‌طور که گفتیم دادرسی ویژه در تهران برای رسیدگی به آن‌ها ایجاد کرده‌اند. از طرف دیگر میزان مجازات آن‌ها بسیار سنگین‌تر از سرقت‌های ساده است. در نتیجه متهمان آن‌ها ممکن است دادرسی طولانی‌تری را طی کرده و به همین نسبت قاضی بیش‌تر هم درگیر با ماهیت جرم و وضعیت متهمان آن باشد. همچنین از خلال گزارش‌های پراکنده از نیروی انتظامی به دست می‌آید که بیش‌تر مرتکبان سرقت خشن دارای یک ویژگی اجتماعی یعنی مردان جوان ۲۰ تا ۳۵ ساله هستند (گزارش خبری در بهمن ۱۳۹۴، سایت دادرسی عمومی و انقلاب تهران، صفحه‌ی قضایی). بررسی رابطه‌ی وضعیت اجتماعی متهمان سرقت و آرای صادره برای آنان می‌تواند نشان‌دهنده‌ی ارتباط میان دادرسی و ریشه‌های اجتماعی حقوق باشد و تعریفی واقعی‌تر از حقوق حاکم بر جامعه ارائه دهد. آمارهای موجود اجمالا نشان می‌دهند این که اکثریت مجرمان سرقت مردان جوان هستند ممکن است به دلیل دخالت عواملی فراتر از عناصر مادی و معنوی (حقوقی) جرم در رسیدگی کیفری باشد زیرا می‌توان دادرسی را یک کنش اجتماعی دانست که قاضی و متهم، دو فرد برخاسته از اجتماع و چه بسا دارای دغدغه‌های متفاوت باشند و به نظر می‌رسد این امر بر کیفیت پرونده مؤثر است در حالی که یکی از وجوه ادعای نظام-های حقوقی مبنی بر رسیدگی عادلانه و منصفانه، برگزاری دادرسی بدون در نظر گرفتن جایگاه و موقعیت اجتماعی متهمان است اما در شرایطی که نظام دادرسی کیفری واکنش متفاوتی به جرایم متهمان دارای سن، جنسیت و ... متفاوت داشته‌باشد چنین ادعایی زیر سؤال می‌رود و احتمالا باید تعریفی نسبی از قانون و دادرسی عادلانه ارائه داد.

ابهام در آمارهای موجود ما را ملزم می‌کند برای شناخت مسئله خود مستقیما آن وجه از دادرسی کیفری را مورد توجه قرار دهیم که مرتبط با زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی متهمان است. کشف زمینه‌های اجتماعی مؤثر، بعد اجتماعی محتوای دادرسی و کلیشه‌های حاکم بر دستگاه کیفری در ارتباط با جرایم خشن را آشکار می‌کند و ما را فراتر از قوانین، اصول حقوقی و متون آرا می‌برد. می‌توان ادعا کرد بخش عمده‌ای از سرنوشت متهمان سرقت خشن و آمارهای مرتبط را زمینه‌های اجتماعی مؤثر بر فرایند دادرسی تعیین می‌کنند که تنها مراجعه‌ی به قوانین و متون پرونده‌ها پاسخ در خوری در این مورد به ما نمی‌دهد. سوآلی که در پی پاسخ به آن هستیم این است که کدام یک از زمینه‌های خانوادگی و اجتماعی

۱ بر اساس ماده‌ی ۲۶ دستورالعمل نواحی دادرسی.

۲ مواد ۶۵۵ تا ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲.

متهمان همچون جنسیت، نسل، پایگاه اقتصادی و اجتماعی و ... مؤثر بر روند دادرسی کیفری از ابتدای ورود به مرجع تعقیب تا اجرای حکم است و چه الگویی تبیین‌کننده‌ی واکنش نظام دادرسی کیفری به اتهام افراد بر اساس این زمینه‌ها است.

ضرورت تحقیق

مطالعه‌ی این موضوع از جهات گوناگونی اهمیت دارد: نخست، این واقعیت، مسلم است که دادگاه در جایگاه مجری قانون و برقرارکننده‌ی عدالت همواره باید به جامعه و همه‌ی شهروندان با طبقه، فرهنگ، قومیت و ارزش‌های گوناگون، اطمینان خاطر از سلامت رسیدگی به پرونده‌شان و عدم دخالت عوامل غیر مرتبط در صدور رأی را القا نماید. به عبارت دیگر شرایط و ویژگی‌های متهم که از نظر قانون جرم نیست و ارتباطی با ماهیت اتهامش ندارند، نباید در تصمیم‌گیری قاضی مؤثر باشند. همچنین غالب پژوهش‌هایی که تا کنون در زمینه‌ی عوامل مؤثر بر تفاوت آرا و تفسیر قضات از قوانین صورت گرفته‌اند در زمینه‌ی عوامل غیر حقوقی بر ویژگی‌های خاصی همچون سن، جنس و خصوصیات روانی و ژنتیکی متهم که در پرونده‌ی شخصیت او موجود است، تأکید نموده‌اند^۱ در حالی که متغیرهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هم که چه بسا ممکن است به صورت تعامل یا تقابل میان قاضی و متهم در دادرسی شکل بگیرند بر درک و تفسیر قضات از قوانین مؤثرند. همان‌طور که گفتیم اتهام در آمارهای موجود این امکان را نمی‌دهد که اطلاعاتی در زمینه‌ی محکومان به سرقت به تفکیک وضعیت اجتماعی‌شان به درستی به دست آوریم. بنابراین این محدودیت‌ها ما را بر آن می‌دارد خود به صورت مستقیم وارد دادگاه و دادرسی مربوطه شویم و با بهره‌گیری از ابزارهای گوناگون جمع‌آوری داده تا حد امکان عوامل اجتماعی مؤثر بر پرونده‌های سرقت را دریابیم. از طرف دیگر بر اساس گزارش‌های پراکنده‌ی مرتبط با پرونده‌های سرقت، متهمان به سرقت خشن و زورگیری اغلب در سنین جوانی می‌باشند و در فضای فرهنگی و اجتماعی متفاوت قرار گرفته‌اند. بنابراین می‌تواند به عنوان موضوع اصلی قرار گرفتن در برابر چنین آرای متناقضی مطرح گردند.

اهداف تحقیق

هدف از این تحقیق، بررسی جامعه‌شناختی عواملی است که می‌تواند باعث گسترش یا تنگنای مسیر رسیدن نظام حقوقی به اهدافی چون دادرسی منصفانه و برقراری عدالت گردند. سرقت خشن از انواع جرایمی است که به احتمال بیش‌تر توسط افرادی که به منابع قدرت و ثروت، دسترسی کم‌تری دارند و چه بسا در دایره‌ی گروه‌های اقلیت جامعه از نظر فرهنگی و قومی هستند، ارتکاب یابد (حکمت‌نیا و افشانی، ۱۳۸۹: ۱۵۷-۱۶۶). این امر ممکن است متهم را در جلسه‌ی دادرسی در موضع ضعف قرار دهد. بنابراین شناسایی برخی از این عوامل می‌تواند مؤثر بر تأمین حقوق دفاعی متهم در جریان دادرسی باشد. همچنین

۱. رک: آشوری، محمد و عظیم‌زاده، شادی، «جایگاه پرونده‌ی شخصیت در فرایند پیشگیری از پایدار شدن بزهکاری جوانان»، فصلنامه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۳، شماره ۱، بهار ۱۳۹۲، صص ۱۹۵-۲۱۳.

فهم ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی و در نهایت تعریف عدالتی که نظام قضایی ما را در مسیر خود پیش می‌برد اهمیت دارد. به عبارتی آیا تعاریف برساخته‌ی اجتماعی از بزهکاری، شهروند بزهکار و شهروند سالم باعث لطمه به حقوق دفاعی گروهی از متهمان و در نهایت به حاشیه راندن برخی گروه‌ها در جامعه نمی‌گردد. به منظور دستیابی به این اهداف لازم است پژوهش ما تا جایی که امکان دارد تمام مراحل دادرسی را دربرگیرد. ثانیاً مطالعه و تحقیق خود را متمرکز بر قضات و استدلال‌های آن‌ها نماییم. این تمرکز از طریق گفت‌وگوی مستقیم با قضات رسیدگی کننده به پرونده‌های سرقت خشن، مطالعه‌ی آرا و استدلال‌های آنان و فهم ارتباط آن‌ها با متهمان و نحوه‌ی واکنش به اتهام صورت می‌گیرد.

پیشینه‌ی تحقیق

مروری کلی بر تحقیقات داخلی و خارجی صورت گرفته پیرامون تأثیر عوامل خارجی به ویژه عوامل و وضعیت‌های اجتماعی بر حقوق چه در حوزه‌ی قانون‌گذاری و چه در دادرسی می‌تواند ما را در جمع‌آوری یافته‌ها و تبیین بهتر آن‌ها یاری کند. در میان تحقیقات داخلی پژوهشی نمی‌توان یافت که به مستقیماً به بررسی جامعه‌شناختی تأثیر زمینه‌ها و وضعیت اجتماعی متهمان بر آرای دادگاه‌ها پرداخته باشد. از جمله‌ی مسائلی که مورد توجه محققان پیشین قرار گرفته‌است آسیب‌شناسی عملکرد دستگاه قضایی هنگام رسیدگی به انواع پرونده‌هاست که بیش‌تر متوجه عوامل مربوط به دادرسان است. این عوامل شامل جهت‌گیری‌های سیاسی، محل تحصیل و اشتغال و... است. جنسیت مخاطبان قانون مهم‌ترین عامل مورد نظر محققان است که با رویکردهای روانشناختی، ژنتیکی و فقهی به تحلیل و تبیین تفاوت در احکام قانونی و قضایی نسبت به زنان و مردان پرداخته‌اند. برای مثال تحقیقی که در سال ۱۳۸۰ با عنوان «جایگاه جنسیت در حقوق کیفری ایران» توسط مجتبی جعفری انجام شده‌است مسائلی چون تفاوت میان سن بلوغ، احکام قضاوت و شهادت میان زنان و مردان را بیش‌تر با رویکرد فقهی بررسی می‌کند.

سپیده میرمجیدی، پایان‌نامه‌ای با عنوان «رویکرد جنسیت محور به گفتمان تقنینی و قضایی نهادهای حقوق کیفری عمومی ایران» را در سال ۱۳۹۰ نوشته‌است. هدف نویسنده اصلاح نظام قضایی در برخورد با بزهکاران زن، حفظ و رعایت شئونات زنان در جریان رسیدگی و پرهیز از تفاسیر مردانه‌ی قضات از قوانین است و با یک رویکرد انتقادی در پی فهم طرز تلقی قانون‌گذار، قضات و سایر دست‌اندرکاران نظام قضایی درباره‌ی ضرورت توجه به ملاحظات و دغدغه‌های جنسیتی در تدوین قوانین و تعیین مجازات است. تمرکز نگارنده روی جرایم جنسی و تجاوز به عنف است. بررسی آرای قضایی نشان می‌دهد که تجاوز به عنف و اکراه، یکی از نمادهای تعارض جنسیت در حقوق ایران است. تفاسیر دادرسان از این جرم که در پیروی از قوانین مربوطه است بیان‌گر سلطه‌ی گفتمان جنسیتی خاص در این حوزه است. هنگام رسیدگی به این نوع پرونده‌ها برداشت‌های فرهنگی و ایدئولوژی مردانه بدون در نظر گرفتن ملاحظات زنان بزه‌دیده غلبه دارد. نتیجه‌ی این وضعیت در نظام قضایی، عدم اثبات جرم تجاوز به عنف است.

با این حال در سالیان اخیر بیش‌تر تحقیقات به فرهنگ و عوامل فرهنگی به عنوان امری که می‌تواند دربرگیرنده‌ی بیش‌تر عوامل اجتماعی مؤثر بر قانون‌گذاری و دادرسی و تفسیر قضات از قوانین و پرونده‌ها

باشد توجه نموده‌اند. برای مثال حمیدرضا دانش ناری در ۱۳۹۲ در «رویکرد کثرت‌گرایی فرهنگی به تفسیرهای قضایی از قوانین کیفری» بیان می‌کند که تفسیر عادلانه از قوانین کیفری باید با رویکرد کثرت‌گرایی فرهنگی باشد؛ یعنی جرم ارتكابی و وضعیت متهم را در بستر و بافت زندگی او ببیند و متناسب با آن حکم صادر کند. وجود شرایطی برای به کارگیری این رویکرد نیاز است؛ از جمله متهم، جرم را در همان بافت فرهنگی مرتکب شود، متهم در آن بافت فرهنگی عضویت دائم داشته‌باشد و جرم از طرف او تکرار نشود.

در همین راستا پایان‌نامه‌ای با عنوان «رویکرد جرم‌شناسی فرهنگی به عدالت کیفری جوانان» در سال ۱۳۹۳ توسط فرهاد الله وردی نوشته شده‌است که نشان می‌دهد گفتمان غالب در دستگاه پلیسی و قضایی کشورمان بر مسئله‌مند کردن و چه‌بسا در برخی موارد جرم‌انگاری جوانی و فرهنگ جوانان و رفتارهای روزمره‌ی آنان است هر چند ممکن است در عمل هنگام رسیدگی به برخی از پرونده‌های متهمان جوان انعطافی از سوی مقامات پلیسی و قضایی وجود داشته‌باشد و این پرونده‌ها منجر به محکومیت متهم نشوند.

تحقیقات انجام‌شده در خارج از ایران با محوریت تأثیر نژاد و قومیت متهمان بر فرایند رسیدگی به پرونده‌های کیفری از ابتدا تا انتها هستند. در مواردی هم تأثیر جنسیت، پایگاه اقتصادی-اجتماعی و سن متهم مورد توجه پژوهش‌گران هستند. برای مثال طهیر عباس^۱ در تحقیق «نژاد، قومیت و دادگاه: مروری بر تحقیقات» که در سال ۲۰۰۴ انجام داده‌است بیان می‌کند که هم در مرحله‌ی دستگیری متهمان از سوی پلیس و هم در دادگاه، تفاوت و تبعیض بسیاری در واکنش به جرایم سفیدپوستان و اقلیت‌ها وجود دارد. در این میان حتی واکنش نسبت به اتهام اقلیت‌های گوناگون متفاوت است. هر چند به نظر می‌رسد مقامات پلیس حساسیت بیش‌تری در مقایسه با مقامات قضایی به خلاف‌های اقلیت‌ها دارند اما به طور کلی این تبعیض واکنش مقامات پلیسی و قضایی ایالات متحده به جرایم سیاه‌پوستان و سایر اقلیت‌های قومی شدیدتر است و احتمال محکومیت و تحمل مجازات‌های سنگین‌تر برای آنان بیش‌تر است.

مقاله‌ای با عنوان «انواع تعصبات ناعادلانه: تبیین تأثیر نژاد و جنسیت بر فرایند تصمیمات نظام قضایی نوجوانان» توسط دایان مک‌گر^۲ نگاشته و در مجله‌ی اینترنتی جرم‌شناسی در سال ۲۰۰۴ چاپ شده‌است. مورد مطالعه ۸۶۱۱۸ پرونده‌ای است که در سال ۱۹۹۷ به دادگاه نوجوانان ایالت میسوری آمریکا ارجاع شده‌است و تمرکز آن بر تحلیل تأثیر عوامل جمعیت‌شناختی مثل نژاد و جنسیت بر رسیدگی دادگاه نوجوانان است. تحلیل تأثیر ملازم نژاد و جنسیت با مقایسه‌ی پرونده‌های مربوط به دختران و پسران سیاه پوست و سفیدپوست و احتمال مجازات آنان نشان می‌دهد که جنس متهم در این تحلیل‌ها معنادار است و در کنار نژاد بر میزان مجازات محکومان نوجوان تأثیرگذار است.

«برجسته‌سازی نژاد: پرونده‌ی تریوون مارتین و تعصب پنهان در جامعه‌ی نژادپرست» مقاله‌ای است که توسط سینتیا لی^۳ در مجله‌ی پژوهش مطالعات حقوقی جرج واشنگتن در سال ۲۰۱۳ نگاشته شده‌است.

1. Tahir Abbas
2. Dyan Mc Guire
3. Cynthia Lee

نویسنده بر اساس پرونده‌ی قتل نوجوانی سیاه‌پوست توسط مردی دورگه بیان می‌کند هر چند جامعه‌ی آمریکا مدعی گذار از دوران نژاد پرستی و برده‌داری است و این نوع چالش‌ها آشکارا در دادگاه و جریان رسیدگی به پرونده‌ها دیده‌نمی‌شود اما به صورتی ضمنی، قضات همچنان نگاهی منفی به سیاه‌پوستان و اقلیت‌ها دارند و به آن‌ها بدگمان هستند. او کارکرد کلیشه‌ها و تعصبات نژادی در زمینه‌ی پرونده‌های دفاع مشروع را بررسی می‌کند؛ بدین مضمون که تحقیقات اجتماعی گذشته ثابت می‌کنند اگر یک سیاه‌پوست، مرتکب جرمی شود افراد تمایل بیش‌تری دارند جرم او را خشن و تجاوزکارانه در نظر آورند در مقایسه با این‌که مرتکب، یک سفیدپوست باشد.

در مقاله‌ی حاضر همچون پژوهش‌های پیشین تلاش شده شناخت و نگاهی از بیرون به فرایند قانون-گذاری و دادرسی نظام کیفری داشته‌باشیم. رویکردی که ما را فراتر از اصول حقوقی مطلق برای تفسیر قوانین می‌برد و چگونگی ایجاد و پویایی نظام حقوقی را متأثر از سایر نهادهای اجتماعی می‌داند. جنسیت و سن (نسل) در پژوهش‌های داخلی و خارجی یکی از معیارهای تفاوت‌گذاری میان مخاطبان قانون و افرادی است که در دادرسی شرکت دارند. ما نیز در این نوشته همچون تحقیقات گذشته به این مسئله توجه کردیم؛ با این تفاوت که جنسیت و نسل مخاطبان قانون را نه به صورت کلی بلکه در یک موضوع و جرم خاص یعنی سرقت‌های خشن بررسی می‌کنیم. همچنین این نوشته از جهتی متمایز از تحقیقات پیشین داخلی است زیرا با لحاظ رویکردهای گوناگون جامعه‌شناختی تبیین‌کننده‌ی نظام حقوقی در پی فهم زمینه‌های اجتماعی تفاوت آراست. هر چند در مواردی می‌توان جهت‌گیری انتقادی برخی محققان داخلی و خارجی را نسبت به واکنش گوناگون نظام قضایی و قانونی به افراد بر اساس جایگاه اجتماعی‌شان مشاهده کرد اما آنان از رویکرد انتقادی بیش‌تر به منظور ارائه‌ی تحلیل‌های جرم‌شناسانه استفاده کرده‌اند. به علاوه بر خلاف پژوهش‌های خارجی که در بسیاری موارد مطالعه‌ی پرونده‌ها، قوانین و آمارهای مرتبط را مبنای نتیجه‌ی قرار داده‌اند تمرکز تحقیقات داخلی بیش‌تر بر فهم وجوه نظری (جامعه‌شناختی، روانشناختی و فقهی) مؤثر بر نهاد حقوقی به ویژه قانون بوده‌است. در این میان پژوهش‌های خارجی در فهم بهتر نظریات جامعه‌شناختی و ورود به میدان و چگونگی جمع‌آوری یافته‌ها ما را یاری کرده‌اند اما اهمیت و تمایز نوشته‌ی حاضر به دلیل تفاوت در ریشه‌ها، مبانی و ماهیت نظام قانونی و قضایی ما با سایر نظام‌ها است که انجام پژوهشی دیگر را ایجاب کرده است. این نوشته مبنای کار خود را بر انجام تحقیق میدانی در دادسرا و دادگاه مورد مطالعه در شهر تهران گذارده. همچنین به دلیل تفاوت در ماهیت جرایم گوناگون تمرکز خود را بر فهم زمینه‌های اجتماعی در یک جرم خاص یعنی سرقت خشن قرار داده است.

مقدمات نظری

نظریات جامعه‌شناسی در تبیین قوانین مرتبط با جرایم خشن و کیفیت رسیدگی به آن‌ها مدعی‌اند که حقوق هم در حوزه‌ی تدوین قواعد و هم دادرسی ذاتا امری اجتماعی است و برای فهم آن باید در پی ریشه‌های الزام‌آوری قواعد و احکام برویم. برخی اندیشمندان چون دورکیم بیان می‌کنند آموزه‌های مذهبی در ایجاد حقوق سنتی (مدنی و کیفری) بالاخص قواعد جزایی بسیار مؤثر بود و مردم برخی مجرمان را افراد

گناه‌کاری می‌دانستند که مستحق شدیدترین مجازات‌اند و در بسیاری مواقع خود مردم برای گناه‌کاران حکم صادر و مجازات‌شان می‌کردند. شدت این برخورد متناسب با درجه‌ی احساسات جریحه‌دار شده‌ی جامعه است. همین امر خصلت گوناگونی مجازات‌ها را توجیه می‌کند. به تدریج نهاد قضایی جایگزین و نماینده‌ی مردم در دادرسی می‌شود اما برای صدور و اجرای احکام از تمایلات و دغدغه‌های جامعه الهام می‌گیرد که هنگام بروز قانون‌شکنی در قالب وجدان جمعی خود را آشکار می‌کند. هر چند امروزه حقوق از ریشه‌های سنتی و مذهبی خود فاصله گرفته‌است و تقسیم کار اجتماعی روز افزون اختیار قانون‌گذاری و قضاوت را به نهادهای خاص سپرده است اما پیوندش با سنت و مذهب وجود دارد و می‌توان ادعا کرد مذهب در برخی موارد در قالب فرهنگ، سیطره‌ی خود را حفظ کرده‌است. حالت عادی هر جامعه‌ای در این است که رسوم آن و نظام حقوقی‌اش با هم در یک مسیر حرکت کنند. بنابراین ادعای دورکیم این است که رسوم اجتماعی (مذهب و اخلاق مدرن) پایه‌ی شکل‌گیری حقوق است. به صورت خاص، قوانینی که سرقت‌های خشن را تعریف می‌کنند در تعیین درجه‌ی شدت جرم و میزان تقصیر متهمان گوناگون تحت تأثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی هستند. قواعد حقوقی مذهبی و سنتی میان زنان و مردان در حقوق و تکالیف تفاوت می‌گذارد و بالتبع واکنش به جرایم آنان هم متفاوت است. نظام حقوقی و دادرسی مدرن نیز این تمایزگذاری را از مذهب و سنت وام‌گرفته است و می‌توان گفت بنای قانون بیش از هر چیز بر این هنجارها است. واقعیتی که با یک منطق خالص حقوقی، توجیه‌پذیر و الزام‌آور نمی‌شود بلکه مذهب و فرهنگ حاکم بر جامعه، تداوم آن را تضمین می‌کند و همبستگی اجتماعی را افزایش می‌دهد (کوترل^۱، ۲۰۰۶: ۱۶ و ۸۳-۸۶ و دورکیم، ۱۳۸۴: ۶۴-۹۰). در مرحله‌ی دادرسی جرایم خشن نیز وجه اجتماعی حقوق بر تصمیم‌گیری قاضی مؤثر است. علاوه بر مواردی که قانون بیان می‌کند مجازات محکومان بر اساس جنسیت، وضعیت شغلی و خانوادگی آنان تعیین می‌شود دادرسی، تفسیری از قواعد ارائه می‌دهد که سرنوشت کسانی که به جرم یکسانی متهم‌اند بر مبنای وضعیت اجتماعی و خانوادگی‌شان گوناگون می‌شود. خصیصه‌ی فرهنگی حقوق مخصوصاً جایی آشکار است که دعوایی در دادگاه مطرح می‌شود اما حکمی روشن در رابطه با آن در قانون پیش‌بینی نشده‌است. با این حال قاضی ناچار از تصمیم‌گیری و رفع اختلاف است. بر اساس رویکرد نظم او با توجه به برداشت خود از حقانیت طرفین دعوی که ریشه‌هایش در فرهنگ و وجدان جمعی جامعه نهفته است به دادرسی می‌پردازد، قاعده‌ای نو می‌سازد و رأیی توجیه‌پذیر صادر می‌کند. بنابراین تفاوت میان هدف قانون‌گذار از ایجاد یک گزاره‌ی قانونی و برداشت قاضی از پرونده در مقام رفع اختلاف، وجه فرهنگی فرایند حقوقی را آشکار می‌شود. این قواعد نانوشته و سازمان‌نیافته، هسته‌ی اصلی نظام‌های حقوقی هستند و دادرسی با استناد به آن‌ها عدالت مورد نظر خود را اجرا می‌کند (هتروگ^۲، ۲۰۰۹: ۱-۱۷ و کوترل، ۲۰۰۶: ۷۵-۹۴ و گورویچ، ۱۳۷۱: ۱۱۴ و گورویچ، ۱۳۵۲: ۱۶۷-۲۴۶).

مارکس و دیگر نظریه‌پردازان تضاد علی‌رغم پذیرش کارکرد ابزاری حقوق در تداوم روابط حاکم بر جامعه بیان می‌کنند که این قواعد همیشه برخاسته از ارزش‌ها و رسوم مشترک تمامی گروه‌های جامعه

1. Cotterrell

2. Hetrogh

نیست. نمی‌توان ریشه‌ی الزام‌آوری همه‌ی قواعد را در وجدان جمعی مردم جست بلکه دولت و طبقه‌ی بالای اقتصادی دستی در تأسیس و تثبیت بسیاری از قوانین دارند که منافع آنان را تأمین می‌کند. به عبارت دیگر دولت با مداخله در روابط افراد، خود به وضع قوانینی ماهوی در تعریف وضعیت‌ها و قواعد حاکم بر آن‌ها می‌پردازد. این‌جاست که قدرت و اقتصاد مبنای تأسیس قواعد حقوقی و قضایی می‌شوند. دولت با ایجاد قوانین صوری از آن‌ها به عنوان رسانه‌ای در قانونی کردن منازعات و تضادهای طبقاتی در عرصه‌ی اقتصاد و قدرت بهره‌می‌گیرد. در نتیجه در بسیاری موارد نظام دادرسی کیفری، حقوق و منافع گروه‌ها و طبقات فرودست و برخی اقلیت‌های قومی و فرهنگی را نادیده می‌گیرد و معمولاً این افراد با مجازات‌های شدیدتری روبه‌رو می‌شوند و دادرسی طولانی‌تری را طی می‌کنند. هنگام رسیدگی به پرونده‌های جرایم خشن احتمال بیش‌تری وجود دارد افراد متعلق به این طبقات در مقایسه با طبقات بالا محکوم شوند. واقعیت اجتماعی جرم و مجازات تنها متون قوانین نیستند بلکه سیری به هم‌پیوسته از تصمیمات انسان‌ها (قانون‌گذاران و قضات) است که در نهایت برچسب بزهکار را به افراد می‌زند (گزی و تروین^۱، 2005: 84 و گارلند^۲، 2002: 13-77 و ریمن^۳، 2000: 125-58 و هابرماس، ۱۳۹۲: ۶۹۹-۷۵۵).

این مقدمات به شکلی بارزتر تبیین‌کننده‌ی موضوع مطالعه‌ی ما هستند؛ به این معنا که دادرسی در فرایند صدور رأی مواجهه‌ی بیش‌تری با زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری حقوق دارد. او در برابر اختلافات واقعی میان افراد قرار می‌گیرد و موظف است رأی خود را نه فقط با ارجاع به قوانین بلکه مهم‌تر از آن با استناد به خواسته‌های اجتماع توجیه کند. در این حالت قوانین در نظر قاضی صرفاً حاکی از ظاهر حقوق هستند و هسته‌ی نهایی آن فرهنگ، ارزش‌ها، نظام اقتصادی و نظمی مطلوب است که قاضی در جهت تحقیق‌شان سرنوشت یک پرونده را تعیین می‌کند. همچنین این رویکردها بیان‌گر برخی تناقض‌های موجود در نظام‌های قضایی و قانونی است و باعث می‌شود تأمل بیش‌تری در ریشه‌های الزام‌آوری قواعد حقوقی کنیم. در واقع قوانین اساسی و قواعد جزایی موجود مدعی وجود یک نظام حقوقی فرا زمانی و پوزیتیویستی‌اند که مبنای آن اراده‌ی صرف قانون‌گذار است که فراتر از هر دغدغه‌ای اجتماعی در پی تأمین نظم و امنیت جامعه است و بر این مبنا دادرسی را ملزم به تبعیت از این قانون بدون تأثیرپذیری از عوامل خارجی می‌داند. با این وجود رویکردهای جامعه‌شناسی مذکور واقعیت امر را به گونه‌ای دیگر می‌بینند و فرایند قانون‌گذاری و دادرسی را وابسته به شرایط اجتماعی حاکم در هر زمان و مکان می‌دانند. این مقدمات ما را بر آن می‌دارد هنگام جمع‌آوری داده‌ها در میدان بیش‌تر به جزئیات پرونده‌ها، جلسات و سیر دادرسی‌ها توجه کنیم و قانون را تنها پوششی در توجیه آرای دادرسان بدانیم.

روش تحقیق

برای پاسخ به سؤالات مطروحه در این مقاله از روش کیفی استفاده شده‌است. روش‌های کیفی برای مطالعه‌ی زندگی و تجربه‌ی افراد، رفتارها، هیجان‌ها، احساس‌ها، پدیده‌های اجتماعی و تعاملات میان افراد

1 Ghezzi & Trevin
2 Garland
3 Raiman

به کار می‌رود (استراوس و کوربین، ۱۳۹۱: ۲۵-۳۱-۳۲). این مقاله در پی کشف تأثیر زمینه‌های اجتماعی متهمان سرقت خشن به صورت مستقیم یا غیر مستقیم بر پرونده‌شان است. حساسیت میدان اجازه‌ی استفاده از روش کمی و دستیابی به حجم وسیعی از اطلاعات آماری را به محققان نمی‌دهد. همچنین آمار و اطلاعات موجود ما را در کشف این زمینه‌ها و فهم چگونگی تأثیر آن‌ها چندان یاری نمی‌کند. به دلیل پیچیدگی این فرایند و رابطه‌ی آن با ذهنیت و برداشت کارگزاران قضایی از آن‌ها نمی‌توانیم محدود به مطالعه‌ی آمارها و پرونده‌ها شویم. بنابراین پژوهش‌گر باید برای به دست آوردن اطلاعات دقیق هر چه بیش‌تر با بهره‌گیری از ابزارهای مختلف در فضای میدان خود عمیق و به افراد آن نزدیک شود و تا جایی که ممکن است آنان در روند جمع‌آوری داده‌ها مشارکتی فعال داشته‌باشند و محقق هم در جریان تعاملات آنان قرار گیرد.

از آن‌جا که دادسراها و دادگاه‌ها گستردگی و پیچیدگی و فضای خاص خود را دارند و به دلیل محدودیت زمانی، بر موارد محدودی از آن‌ها تمرکز شده است. از میان مراکز با توجه به اهمیت و تناسب با موضوع، دادسرای ویژه‌ی سرقت تهران به عنوان میدان اصلی انتخاب شد. این مکان مرجعی اختصاصی است که به انواع سرقت‌ها و به خصوص سرقت‌های باندى و خشن رسیدگی می‌کند و دسترسی محقق را به داده‌های مورد نیاز آسان‌تر می‌سازد. به نظر می‌رسد چنین مرجعی اختصاصی برای رسیدگی به سرقت‌ها فضا و الگویی منحصر به فرد را در واکنش به متهمان داراست که ما را در یافتن پاسخ یاری کرده است. دادگاه کیفری دو بعثت تهران نیز دیگر میدان تحقیق است زیرا پرونده‌های مطرح‌شده در دادسرای ویژه پس از طی مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی به آن مرکز ارجاع داده می‌شود.

دست‌یافتن به زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی مؤثر بر آرا بیش از هر ابزار دیگری از بطن مصاحبه‌ی اپیژودیک و روایی با دادرسانی ممکن شده است که دخالت مسقیم در جریان پرونده‌ها داشته و رأی صادر کرده‌اند. در این نوع مصاحبه، پاسخ‌گو وضعیت‌های خاصی را شرح می‌دهد و به گونه‌های مختلف به ذکر تجربیات و ذهنیات خود می‌پردازد (فلیک، ۱۳۹۱: ۱۹۲-۲۰۷). در جریان این گفت‌وگو دادرسی بیان کرده است، هنگامی که با یک پرونده با موضوع سرقت خشن مواجه می‌شود چه وضعیتی از متهم یا متهمان آن پرونده ممکن است توجه او را جلب کند که بر رأی و سرنوشت پرونده مؤثر است. همچنین در مرحله‌ی بعد قاضی با روایت پرونده‌هایی که خود یا سایر قضات در آن‌ها رأی صادر کرده‌اند به صورت عینی، چرایی و چگونگی تفاوت‌گذاری میان متهمان را بیان کرده‌اند. بر این اساس، بهتر این مسئله را درک می‌کنیم که تفاوت در دادرسی‌ها برخاسته از اراده‌ی خود قضات یا فضای حاکم بر میدان مورد مطالعه‌ی ماست.

به این منظور با ۱۴ نفر از قضات شعبات دادسرای ویژه سرقت تهران، دادرای ناحیه ۱۲ تهران و دادگاه کیفری دو بعثت تهران مصاحبه شد که بیش‌تر با روش نمونه‌گیری گلوله‌ی برفی انتخاب شدند. در این روش پژوهش‌گر برای جمع‌آوری داده‌ها ابتدا به سراغ افرادی که می‌شناسد می‌رود و سپس به واسطه‌ی این فرد با سایر نمونه‌های تحقیق ارتباط پیدا می‌کند (پیشین: ۱۳۰). ما از طریق آشنایی با سرپرست دادسراهای مربوط و با واسطه‌ی معرفی ایشان به سراغ دادرسانی رفتیم که قصد مصاحبه با آنان یا شرکت در جلسه‌ی دادرسی و مطالعه‌ی پرونده‌هایشان را داشتیم. قضات رسیدگی‌کننده به پرونده در دادسرا در مقام

دادیار یا بازپرس انجام وظیفه می‌نمایند. تعداد این قضات در میان مصاحبه‌شوندگان در این پژوهش، ۶ نفر است. قضات صادرکننده‌ی حکم نیز در دادگاه ۲ نفر هستند که یکی از شعبات آن مرجع اصلی پرونده‌های دادرسی ویژه‌ی سرقت در تهران است. ۶ نفر از مصاحبه‌شوندگان هم قضات اجرای احکام هستند که بر روند اجرای مجازات نظارت دارند. همچنین دو مصاحبه در این موضوع با وکلای دادگستری انجام شده است. لازم به ذکر است نمونه‌های مذکور، از فرایند گسترده‌تری از شناسایی و تحقیق در باب قضات و وکلا انجام شده که با توجه به محدودیت‌ها و حساسیت‌های موضوع و میدان، این مقدار نهایی شده است.

بهره‌گیری هم‌زمان از مصاحبه و مشاهده ما را بی‌واسطه با وضعیت قرار گرفتن متهمان گوناگون در فضای دادرسی پیش از شروع جلسه‌ی رسیدگی آشنا کرده است. به خصوص که متوجه شدیم آنان معمولاً از چه تیپ جنسیتی و طبقاتی هستند. به علاوه چگونگی برخورد و تکلم قاضی با متهمان بر اساس زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی متهمان، واکنش متهم و سایر افراد حاضر در جلسه، وضعیت او در طول جلسه و پس از آن و برخوردی که کارگزاران قضایی با او دارند به دست آمد. مشاهده به ما برخی از چنین موارد جزئی و حساس را که قضات ضمن گفت‌وگو بیان نمی‌کنند نشان داد؛ برای مثال برخورد متفاوت قاضی با حاضرین جلسه‌ی دادگاه بر مبنای جنسیت و پایگاه اقتصادی-اجتماعی‌شان آشکار شد.

مطالعه و تحلیل محتوای اسناد و پرونده‌های قضایی و قوانین ماهوی و شکلی مربوط به سرقت‌های خشن نحوه‌ی بازنمایی رسمی تأثیر زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی را آشکار کرده است. این که قانون‌گذار خود چه وضعیت‌های اجتماعی از متهمان را لازم می‌داند که بر رأی مؤثر باشد به عنوان مقدمه‌ی کار دادرسی دارای اهمیت است. به علاوه متن پرونده‌ها نشان می‌دهد قاضی چه تفسیری از این نوع قوانین ارائه می‌دهد و چگونه رأی را مستدل و توجیه می‌سازد. صدور آرای قضایی یک تعامل چند سویه میان قاضی، متهم و سایر افراد مرتبط همچون وکیل، شهود و ... است. مطالعه‌ی پرونده نشان می‌دهد در چه مواردی متهم یا وکیل او به وضعیت خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی او به عنوان عاملی در رفع اتهام یا تخفیف مجازات استناد می‌کنند. همچنین از این طریق متوجه شدیم دادرسی در چه مواردی در پرونده به وضعیت خاص متهم همچون جنسیت، پایگاه اجتماعی و ... اشاره می‌کند و در چه مواردی زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی متهم در پرونده بازتاب نمی‌یابد.

مسئله‌ی دیگر تأمین اعتبار و پایایی یافته‌ها و نتایج برآمده از تحقیق است که اغلب در روش‌های کیفی مورد پرسش است. اعتبار در پژوهش کیفی به این معناست که نزدیکی و مشابهت برداشت در رابطه با پدیده‌ی اجتماعی مورد مطالعه میان محقق و افراد حاضر در میدان تحقیق وجود داشته‌باشد. به عبارت دیگر دریافت پژوهش‌گر از مفاهیم، پدیده‌ها، شرایط و موقعیت‌های مطالعه‌اش باید مشابه با مطالعه‌شوندگان باشد و بتواند به خوبی این برساخت از واقعیت و پدیده‌ها را در میدان به بیرون انتقال دهد (محمدپور، ۱۳۸۹: ۷۳-۱۰۶). ما تلاش کردیم این مسئله را با بهره‌گیری از رویکردهای نظری حل کنیم. رویکردهای نظری راجع به نظام‌های حقوقی و قضایی ذهنیتی کلی را به محقق داد تا وارد یک مطالعه‌ی اکتشافی در میدان شود. در طول مصاحبه با دادرسان همواره می‌سنجیدیم که آیا تعریف مصاحبه‌شوندگان از این مفاهیم با آن چه به صورت نظری وجود دارد مشابه است یا نه و چارچوب مصاحبه را بر اساس آن

تغییر می‌دادیم. حضور مکرر و مداوم محقق در میدان، استفاده از ابزارهای گوناگون در کنار هم، انجام مصاحبه با قضات متعدد و جلب اعتماد مصاحبه‌شوندگان به منظور ارائه‌ی صادقانه‌ی اطلاعات به گونه‌ای دیگر دقت و اعتبار یافته‌های ما را تأمین کرد. وجه دیگر اعتبار باید در رابطه با مقدمات نظری تحقیق بررسی شود. یعنی در پی معرف‌هایی بیرونی، عینی و قابل مشاهده باشیم که مقدمات نظری ما را تا حدی تأیید کند (دواس، ۱۳۸۸: ۶۴). با عمیق‌تر شدن هر چه بیشتر در جزئیات میدان به این اعتبار دست یافتیم. در این پژوهش، برداشت‌های قاضی از متهمان گوناگون بر اساس زمینه‌های اجتماعی‌شان و کیفیت صدور رسیدگی به پرونده‌شان در قالب گفتار و جملات ابراز شده است. احساسات و حالات ظاهری مصاحبه‌شونده در حین گفت‌وگو و نحوه‌ی ادای کلمات نیز نشان‌گری عینی در بررسی مسئله بوده؛ برخوردها و رفتارهای کارکنان قضایی و قضات با متهمان، رفتار و گفتار خود متهم در جلسات دادسرا و دادگاه، وضعیت ظاهری آنان، نوعی معرف بیرونی به منظور بررسی مسائل بوده است.

پایایی در تحقیق کیفی به معنای عمومیت تکرارپذیری از خلال بازنمایی است نه تعمیمی که عمدتاً از روش‌های کمی حاصل می‌شود. کیفیت ضبط و مستندسازی اطلاعات از محورهای اصلی ارزیابی پایایی و نتایج برآمده از آن‌هاست (فلیک، ۱۳۹۱: ۴۱۲-۴۱۳). بنابراین لازم بود انتخاب ما به ویژه از میان مصاحبه‌شوندگان همراه با دقت باشد تا افراد دارای بیشترین تجربه و اطلاع برگزیده شوند. همچنین توصیفی دقیق، همراه با جزئیات و همه‌جانبه از میدان ارائه شد. به همین دلیل، در بخش‌های مختلف گزاره‌هایی از جملات گردآوری‌شده از میدان و مصاحبه‌شوندگان ذکر شده است. مضافاً اینکه با حضور و انجام مشاهده‌ی مکرر در میدان و توجه به مشابهت میان یافته‌های به دست آمده تلاش کردیم به یک الگوی قابل تعمیم از تعاملات و کنش‌ها و فضای حاکم بر دادسرا و دادگاه مورد مطالعه‌ی خود برسیم.

فضای کلی حاکم بر دادسرا و دادگاه

وضعیت حاکم بر دادسراها و دادگاه مورد مطالعه حکایت از غلبه‌ی قوه‌ی قاهره‌ی حکومت در رسیدگی به جرایم دارد. بازرسی مراجعان هنگام ورود به مجتمع‌های مذکور، عدم اجازه‌ی ورود افراد متفرقه و ... نشان می‌دهد دادگستری هر چند مدعی است مکانی عمومی برای رسیدگی به شکایات مردم و اجرای عدالت است اما مانعی میان این مکان و سایر فضاها و نهادهای عمومی و خصوصی جامعه وجود دارد. متهمان و حتی شاکی‌ها در یک موضع منفعل و ضعیف‌تر در برابر قاضی قرار دارند. آنان به عنوان شهروندی مطلوب مورد حمایت نیستند. وضعیت و پوشش ظاهری متهمان نشان می‌دهد اکثر آنان متعلق به طبقه‌ی پایین اقتصادی-اجتماعی جامعه هستند؛ یعنی افرادی دارای مشاغل کم‌اهمیت یا بیکار و دارای تحصیلات پایین معمولاً ابتدایی و راهنمایی هستند. این امر به عدم پذیرش و ادغام ایشان در دادسرا و دادگاه و افزایش تقابل دامن زده‌است و این تلقی را ایجاد می‌کند که گویا متهم همواره باید فردی فروتر از قاضی و سایر کارمندان قضایی باشد. در محل برگزاری جلسات (دفتر قاضی) در جایگاه بازپرسان، دادیاران و قضات دادگاه با متهمان و شکات تفاوتی می‌بینیم که دلالت بر برتری قاضی هم از نظر مقام اجتماعی و هم از نظر مدیریت جریان دادرسی دارد. متهم و شاکی بدون اجازه‌ی قاضی حق برخاستن و ترک جلسه را ندارند.

موضوع مکالمات و گفت‌وگو در جلسه معمولاً حول همان سؤالاتی است که قاضی از شاکی و به ویژه متهم می‌پرسد. فضای کلی حاکم بر دادسرا و دادگاه خود مقدمه و دلالتی است بر چگونگی سیر دادرسی که یک متهم می‌گذراند.

جنسیت متهم و دادرسی کیفری

کوبیلیه، قضاوت را اجتماعی‌ترین امر اجتماعی می‌داند که بیش از مذهب، زبان و هنر، مبین سرشت نهانی گروه‌های اجتماعی، تمایلات و آرزوها و روابط میان آن‌هاست. ریشه‌ی پیدایش قواعد الزام‌آور حقوق در عرف و زندگی جمعی و به خصوص مذهب حاکم بر آن است (کوبیلیه، ۱۳۷۱: ۴۵-۸۸). کلیشه‌های سنتی که بی‌تأثیر از آموزه‌های مذهبی نیستند وضعیت زنان متهم در تمام مراحل دادرسی در دادسرا و دادگاه را متفاوت با مردان می‌کند. آن‌چه ابتدا بیش‌تر توجه ما را جلب می‌کند تعداد بسیار کم‌تر و نزدیک به صفر متهمان زن در دادسرا و دادگاه است. در این فضا متهمان مرد با پوشش‌های یک‌دست و متمایز از دیگران کاملاً قابل تشخیص بودند در حالی که ما جز با پرس‌وجو قادر به شناخت زنان متهم نبودیم. نکته‌ی قابل توجه دیگر تفکیک زنان و مردان متهم در محوطه‌ی بیرونی محل تشکیل جلسات بود.

«سعی می‌کنیم آسیب نخوره، مثلاً بازداشت می‌خواهیم بدهیم می‌گوییم بعضاً مأمور خانم بیاد ایشون را بیره. یا مثلاً تو بازجویی‌هاش، بعضاً من خودم می‌رم تو مقرر پلیس، نمی‌ذارم خیلی بیارنش سالن، شخصیتش خرد میشه» (مصاحبه‌ی هفتم، بازپرس مرد، دادسرای ویژه سرقت تهران، ۲۰ بهمن ۹۴)

این ملاحظات با کلیشه‌های مذکور بی‌ارتباط نیستند. برداشت‌های جنسیتی که پیش از شروع جلسه وجود دارد و هنگام رسیدگی باعث می‌شود دادرسان، زنان را افرادی ضعیف، ترحم‌پذیر و نیازمند حمایت و متعلق به خانواده و فضاهای خصوصی بدانند که توانایی و توانایی ارتکاب خشونت را ندارند. آنان مرتکب جرم نمی‌شوند مگر شرایط نامناسب اقتصادی و خانوادگی آنان را مجبور کند یا این کار را با یاری دوست، همسر و ... انجام می‌دهند. در صورت همکاری با مردان آنان معاون جرم محسوب می‌شوند نه مباشر. «طرف یه خانمیه. مثلاً این طرف جنس برمی‌داره، بعد همش هم مواد غذایی برمی‌داره، این خیلی مهمه. مثلاً یه وقت طرف یه قربانیه میره تو یه مغازه لوکس طلا می‌دزده، یه وقتی طرف میره تو یه فروشگاه مواد غذایی غذا می‌دزده، یه تن ماهی می‌دزده، یه کیسه برنج می‌دزده، شما کدومشو ناراحت میشی واقعا؟ مثلاً شما اگه یه قاضی باشین.. اما طرف وقتی میاد توی فروشگاه مواد غذایی می‌دزده، این خیلی ناراحت‌کننده است.» (مصاحبه‌ی دوم، دادیار معاون ارجاع، مرد، دادسرای ناحیه ۱۲، ۲۰ دی ۹۴)

بازپرس در بازجویی نیازمندی زنان را در نظر می‌گیرد و تا حد امکان آن‌ها را یاری می‌کند. هنگام مکالمه از ابراز خشونت و گرفتن اعتراف می‌پرهیزد. حداقل امکان تلاش می‌کند با بهانه‌های گوناگون رأی به عدم مجرمیت آنان دهد و در صورتی که نتوان به هیچ طریقی انتساب جرم به متهم زن را نادیده گرفت او را بازداشت نمی‌کند و با گرفتن تعهد و التزام یا وثیقه آنان را آزاد می‌کنند. وقتی نوبت به تفسیر قوانین می‌رسد معمولاً سرقت‌های زنان را در حیطه‌ی جرایم خشن و مشدد در نظر نمی‌گیرند و در نتیجه ممکن است مجازات حبس‌شان معلق شود در حالی که این ملاحظات نسبت به مردان وجود ندارد. زن بودن متهم

به ویژه همراه با فقر اقتصادی او موجب رفع اتهام یا تخفیف‌های قابل ملاحظه در صدور حکم و اجرای مجازات می‌شود. پذیرش پیشنهاد آزادی مشروط که یکی از نهادهای تخفیف مربوط به محکومان به حبس است بیش‌تر نسبت به زنان رعایت می‌شود.

در نهایت باید گفت جنسیت متهم برای دو پرونده با نوع و شرایط جرم مشابه، دو سرنوشت گوناگون رقم می‌زند. در این رابطه پیوند وثیقی میان برداشت و ذهنیت قاضی از زن بودن و مرد بودن و واکنش به متهمان وجود دارد. هدف دادرس در رسیدگی به سرقت‌های زنان، اجرای مو به موی قوانین و تنبیه آنان نیست. او به آسانی تعریفی از عدالت و انصاف را ارائه می‌دهد که به او اجازه می‌دهد انعطاف‌ناپذیری مجازات‌ها را نادیده بگیرد و قوانین را به گونه‌ای دیگر اجرا کند و در عین حال مورد سرزنش اجتماع قرار نگیرد.

نسل و دادرسی کیفری

متهمان جوان موضوع اصلی بحث قضات پیرامون سرقت‌های خشن و گروهی هستند. آن‌ها سرقت‌های خشن را از جمله‌ی آسیب‌هایی می‌دانند که معمولاً متوجه جوانان است. برخی گزارش‌ها و آمارهای پراکنده نشان می‌دهد سرقت‌های بانندی و حرفه‌ای بیش‌تر توسط افراد زیر ۳۰ سال (جوانان) رخ می‌دهد. همین‌طور با نگاهی گذرا به ظاهر متهمان حاضر در دادگاه و دادرسی می‌توان این موضوع را درک کرد که بیش‌ترشان از جوانان‌اند:

«اکثر رنج^۱ بزهکاری ما همین بین ۱۹ تا ۳۰ سال است. ۳۵ سال. بنابراین بیش‌تر ارتکاب جرایم تو همین سن است.» (مصاحبه‌ی چهارم، بازپرس مرد، دادرسی ناحیه ۱۲، ۴ بهمن ۹۴)

در یکی از این پرونده‌ها که مورد توجه مقامات قضایی قرار گرفته‌است چهار متهم جوان در طی سه سال مرتکب ۱۵۰۰ فقره سرقت شده‌اند (گزارش خبری در بهمن ۱۳۹۴، سایت وکیل ملت، صفحه‌ی حقوقی و گزارش خبری، سایت دادرسی عمومی و انقلاب تهران، صفحه‌ی قضایی). مشاهدات نشان می‌دهد قضات نسبت به جوانان در مقایسه با دیگر سنین بدگمان‌ترند است زیرا یکی از لازمه‌های ارتکاب خشونت (در معنای فیزیکی) را داشتن توانایی و قدرت جسمانی بالا می‌دانند که معمولاً در جوانان بیش‌تر است. دادرس در حال بازجویی از آنان در مقایسه با کهنسالان بسیار از وضعیت شغلی، تحصیلی، دوستان، افراد محله و رفت‌وآمدهای آنان جويا می‌شود. از جوانان و به خصوص مردان جوان انتظار دارد در پی تحصیلات و شغل مناسب باشند. این موضوع حتی مورد توجه متهم یا وکیلش به منظور دفاع قرار می‌گیرد. به این معنا که معمولاً وکیل یا متهم جوان در جلسه‌ی دادرسی یا لایحه‌ی دفاعیه، برخورداری از تحصیلات یا شغل مناسب را به عنوان عاملی در تخفیف مجازات یا رفع اتهام بیان می‌کنند.

در دستگاه قضایی موجود، دو دیدگاه متضاد برای واکنش به جوانان وجود دارد. نخستین آن فرهنگ و سبک زندگی جوانان را ناهنجاری و قانون‌شکنی می‌دانند. در طول جلسه‌ی دادرسی آنان را سرزنش

می‌کنند و به ویژه اگر به اتهام سرقت گروهی دستگیر شده باشند درصددند با تهدید به تشدید مجازات، اطلاعاتی در مورد شرکای‌شان به دست آورند.

بازپرس خطاب به متهم (متهم در حال گریستن): «زبونت باز شد؟ ها؟ روز اول بهت نگفتم حرف راستو بزنی؟ حالا پوستتو می‌کنم. گفتم روز اول، متهم حرف راست رو بزنی، پروندش زود جمع شه، همدستاش دستگیر شن، کمک می‌کنم. دروغ بگه، خودم کشف کنم، پوستتو می‌کنم. فهمیدی یا نه؟ خب روز اول اگه اون زبون صاب مردتو باز می‌کردی، بهت گفتم.»

بازپرس خطاب به محقق: «این رو نبین اینجا اشک می‌ریزنا، اینا همچین برات قمه می‌کشن. اشک تمساح اینا رو نبین.» (مکالمه‌ی متهم و قاضی در دادسرای ویژه سرقت، متهم مرد، ۲۳ ساله، ۱۱ بهمن ۹۴)

این گروه شدت برخورد و سرزنش متهم، بازداشت و تشدید مجازات را درس عبرت برای جوانان و منجر به کاهش جرایم آنان می‌دانند. در مقابل دسته‌ی دیگر می‌گویند باید با متهمان جوان منعطفانه و با ملامت برخورد کرد. هرچند آنان نیز قائل به ناهنجار بودن متهمان جوان‌اند اما زندان نه تنها محل اصلاح آنان نیست بلکه ستیز آنان را با جامعه و قوانین آن افزون می‌کند. بنابراین در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی، معمولاً آن‌ها را بازداشت نمی‌کنند و زمان صدور حکم، مجازات‌شان را تخفیف می‌دهند: «با عنایت به این که در حال حاضر جوان می‌باشم و فاقد سابقه‌ی کیفری و قانون مجازات جدید با ارائه‌ی قواعد و سیستم‌های جایگزین حبس این مجازات را برای شخص متهم در نظر گرفته که به جای ورود به زندان در سایر مراجع دیگر مشغول به کار بوده و توان و انرژی خود را به جای حضور در زندان و یادگیری شیوه‌های خطاکاری در ارگان‌ها و مراجع دیگر به کار گیرم. حالیه به این شدت پشیمانی و ندامت، با تلاش مضاعف سعی خواهم کرد نیروی جوانی خود را به کار گیرم.» (دفاعیات متهم به منظور تقاضای تجدیدنظر در حکم)

در مرحله‌ی اجرای مجازات نیز سن (جوانی یا کهنسالی) محکوم یکی از عواملی است که معمولاً دادرسان اجرای احکام در جواز یا عدم جواز رسیدگی به درخواست تخفیف به آن توجه می‌کنند. به طور کلی نسل همچون عامل جنسیت در تعریف دادرسان از جرم، درجه‌ی شدت آن، اصلاح‌پذیری متهم و تفسیر از قوانین مربوط به سرقت خشن بسیار مؤثر است. هنگامی که متهمی جوان با نظام کیفری رودررو می‌شود پرونده و قوانین جلوه‌ی دیگری می‌یابند. بسته به این که دیدگاه قاضی در هر مرحله‌ی رسیدگی از تحقیقات مقدماتی تا اجرای حکم نسبت به متهمان جوان چگونه باشد سرنوشت پرونده متفاوت می‌شود. جرم در واقع تنها عملی فیزیکی نیست که فرد مرتکب می‌شود بلکه شخصیت مجرم و ویژگی‌های او چه بسا در مواردی که قانون به روشنی آن‌ها را قانون‌شکنی می‌داند دیدگاه دادرسان را تغییر دهد. در این‌جا عوامل دیگر یعنی پایگاه اقتصادی اجتماعی و جنسیت متهم ممکن است در کنار سن او تبیین‌کننده‌ی واکنش به اتهام باشند. ترکیب جوانی، پایگاه اقتصادی-اجتماعی پایین و مرد بودن تأثیری منفی بر ذهن دادرسان دارد. به این معنا که متهمان زن متعلق به طبقات پایین اقتصادی در مقایسه با مردانی که از این طبقه‌اند دادرسی منعطفانه‌تری را طی می‌کنند. این موضوع به ویژه حاکی از غلبه‌ی عامل جنسیت بر سایر عوامل مؤثر بر آرای کیفری است.

پایگاه اقتصادی-اجتماعی و دادرسی کیفری

پوشش، شغل و تحصیلات متهم از نمودهای اصلی پایگاه اقتصادی-اجتماعی او در مواجهه‌اش با دادگاه است. با این حال به دلیل یک‌دست بودن پوشش بیشتر متهمان پایگاه اجتماعی-اقتصادی آنان قابل تشخیص نیست. این ویژگی معمولاً طی جلسه دادرسی و بازجویی از متهم توسط قضات آشکار می‌شود. این‌جا جرم در یک رابطه متقابل میان دو طرف متهم و مقام کنترل کننده و پلیس شکل می‌گیرد. انحراف یک واقعیت اجتماعی و تاریخی است و یک پدیده ذاتی نیست. این کنش‌های متقابل میان طرفین، صورتی دیگر از نظام قضایی را بر ما آشکار می‌کند. هدف و نقش بلند مدت و مهم‌تری که حقوق از طریق کنترل و واکنش به جرم ایفا می‌کند (هال و دیگران^۱، ۱۹۸۲: ۱۸۷-۱۸۵). با وجود این که قانون مدعی است همه افراد از طبقات اجتماعی گوناگون احتمال دارد مرتکب جرم شود اما در مقام اجرا این افراد طبقات پایین هستند که مجازات بر آنان تحمیل می‌شود و نسبت به سایرین شدیدترین مجازات‌ها را تحمل می‌کنند (هاوکینز^۲، ۱۹۸۷: ۱۲۳). سرقت خشن تعریف مشخص قانونی ندارد بلکه بسته به جایگاه اجتماعی متهم، تعریفش گسترده یا محدود می‌شود. متهمی که ظاهری معتادگونه یا نامرتب دارد، شغل و تحصیلات مناسب ندارد یا بیکار است احتمال بیشتری دارد که مرتکب سرقت خشن شده باشد. در مقابل فردی که مهندس یا پزشک یا دانشجویست معمولاً به سمت ارتکاب جرم نمی‌رود. در این موارد حتی اگر قاضی تا حدی یقین به مجرم بودن‌شان داشته باشد برخورد نرم‌تری با آنان دارد زیرا برای اصلاح‌شان نیاز به استفاده از حبس و مجازات‌های سنگین نیست: «من مغازه دارم. مغازه باتری‌سازی دارم. شغل دارم. صبح می‌رم سرکار، شب میام خونه.» (اظهارات متهم در جلسه رسیدگی در دادگاه کیفری دو بعثت، ۱۲ اسفند ۹۴)

در مرحله تحقیقات مقدماتی، قرار بازداشت یا وثیقه برای فرودستان اجتماعی و اقتصادی صادر می‌شود و معمولاً به دلیل عدم توانایی‌شان در سپردن وثیقه به بازداشت می‌روند. در مرحله صدور حکم نیز همین رویه در طول دوره مجازات و شدت آن مؤثر می‌شود. البته این وضعیت نسبت به زنان متهم فرودست معکوس است. دادرسی معمولاً وارد زندگی خصوصی و خانوادگی آنان می‌شود تا علت فقر و ارتکاب جرم آنان را دریابد و در نهایت نیز ممکن است به همین علت دادرسی منعطفانه‌تری را سپری کنند: «معمولاً کم پیش میاد یک کسی که کارمند یک ارگانی باشه بیاد جرم خشن انجام بده، جرایم خشن همون جور که روش هست، مال لاابالی، اراذل و اوباشه. مثلاً به سری هستند جایگاهی در بین مردم ندارند، پایگاه اجتماعی‌شون نزد مردم خیلی سسته. مردم بهشون به دید بد نگاه می‌کنن. اینا میان سمت ارتکاب جرایم خشن. در جرایم خشن، اکثر ۹۹ درصد اونایی که جرم خشن انجام می‌دن، فاقد شغل هستن. شغلشون می‌بینشون، می‌بینی مثلاً بساط می‌کنن یا تو کار خرید و فروش مشروبات الکلی، مواد مخدر، تو همچین کارایی دست دارن. در نزد مردم پایگاه سستی دارن.» (مصاحبه‌ی چهارم، دادسرای ناحیه ۱۲ تهران، ۴ بهمن ۹۴)

1 Hall et all

2 Hawkins

رابطه‌ی میان پایگاه اقتصادی-اجتماعی و دادرسی سرقت‌های خشن نشان می‌دهد جایگاه یک متهم، تعریف از دادرسی و رأی عادلانه را نزد قاضی و چه بسا متهم متفاوت می‌کند. در یک طرف متهمانی حضور دارند که به دلیل نابسامانی زندگی‌شان قادر به تحمل مجازات‌های طولانی مدت و شدیدند زیرا وضعیت زندگی و عدم ادغام صحیح آنان در جامعه صرف‌نظر از اتهام‌شان خود ناهنجاری و غیرقابل‌پذیرش است. بنابراین اتهام به ارتکاب جرم بهانه‌ای به منظور اصلاح این افراد است. در مقابل، اتهام طبقات متوسط و بالای اجتماعی تنها خطایی قابل چشم‌پوشی است. در این‌جا بار دیگر عامل میانجی جنسیت تعیین‌کننده‌ی نوع واکنش به اتهام سرقت خشن متهمان با پایگاه اقتصادی-اجتماعی پایین است. قاضی در صورتی که متهم زن دارای شرایط اقتصادی-اجتماعی و خانوادگی نامناسب باشد و حتی اتهام او اثبات شده‌باشد او را یاری می‌کند وضعیت خود را بهبود بخشد و از تحمل مجازات رها شود. به نظر می‌رسد دادرسان نبود مرد در کنار زنان یا ناتوانی مرد را عامل جرم آنان می‌دانند. در واقع این مرد بودن و وجود یا عدم ویژگی‌های مردانگی است که تعیین‌کننده‌ی سرنوشت پرونده‌ی زنان است و باید به آنان در تمام مراحل دادرسی کمک کرد. در مقابل، مردان خود ایجادکننده‌ی شرایط خوب یا بد زندگی‌شان می‌شوند و چنین ترحم و انعطافی نسبت به آن‌ها روا نیست.

قومیت متهم و دادرسی کیفری

جرایم خشن حاصل رابطه‌ی میان متهم و ارزش‌های مسلط جامعه هستند. نظام عدالت کیفری با وضع قوانین و دادرسی با ارائه‌ی تفسیر سوگیرانه از آن‌ها به مقابله با ارزش‌ها و فرهنگ‌های مخالف می‌پردازد (هال و دیگران، پیشین). از نظر قضات، فرهنگ و شیوه‌ی زندگی اقوام لر و فیوج مساوی با خشونت و قابلیت ارتکاب سرقت‌های خشن است و اعمال خشونت و استفاده از سلاح‌های سرد در سرقت در میان این گروه افتخار محسوب می‌شود. به همین دلیل قومیت متهم یکی از پرسش‌های معمولی است که بسیاری از دادرسان در رسیدگی به پرونده‌های سرقت مسلحانه به خصوص در مرحله‌ی بازجویی از متهم دارند و بر دادرسی تأثیرگذار است. تعلق فرد به یکی از این قومیت‌ها گمان قاضی را به ارتکاب جرم قوی می‌کند هر چند دلایل مستندی در پرونده موجود نباشد. بالتبع امکان بیش‌تری دارد برای این افراد سنگین‌ترین قرار تأمین کیفری یعنی قرار بازداشت صادر شود و مدت زمان زیادی را در بازداشتگاه به سر می‌برند. با این حال استناد دادرسی به قومیت متهم به عنوان دلیل ارتکاب جرم یا اعمال مجازات شدیدتر به صورت مستقیم در آرای قضایی ذکر نمی‌شود و در جلسات هم قابل مشاهده نیست اما به صورت ضمنی تعیین‌کننده‌ی سرنوشت پرونده‌های سرقت خشن و گروهی است به طوری که دادرسان ضمن گفت‌وگو و با تأکید بسیار به آن اشاره می‌کنند:

«متهمی رو گرفتن آوردن، تو کار سرقت منزلن عمدتا. متهمی رو ساعت ۲ نصف شب تو خیابون پاسداران دواشم هفته‌ی قبل. گرفتن آوردن. اهل کجایی؟ کوه‌دشت. مؤثره. قومیت مؤثره تو کشف جرم.» (مصاحبه‌ی هفتم، دادرسی ویژه سرقت تهران، ۲۰ بهمن ۹۴)

«مثل طایفه‌ی فیوج که کلا دزدن.» (مصاحبه‌ی هفتم، بازپرس شعبه‌ی دوم، مرد، دادسرای ویژه سرقت، ۲۰ بهمن ۹۴)

عامل قومیت از ابتدای دادرسی دو فرهنگ متضاد را برای دادرس تداعی می‌کند. هر چند در برخی مواد قانونی مرتبط با سرقت‌های خشن و مشدد بر ایراد صدمات جسمانی بر قربانی، حمل یا استفاده از سلاح به عنوان عامل تشدید مجازات اشاره شده است اما هم‌چنان این معیار در فرایند رسیدگی به پرونده و صدور آرا نیز برای دادرسان اهمیت دارد. بر این اساس نظام عدالت کیفری از دادرس می‌خواهد که قوانین مرتبط با سرقت، تعریف از خشونت و جرم را به تبعیت از فرهنگ رسمی جامعه تفسیر کند:

«مثلا شما یزدیا رو شما خیلی کم می‌بینی جرمی داشته باشن، اگرم باشه خیلی سبکه مثلا نهایتش به چک ولی شما بری لرستان یا کوهدشت، سرقت‌های مسلحانه و مقرون به آزار، همه‌ش مال لرستان و کوهدشت و نمی‌دونم. آره، کردستان و لرستان و نمی‌دونم اینجاها خدمت عرض کنم اگر وارد بشی می‌بینی که مشکلاتی دارن اون‌ها چون اصلا منطقه، منطقه‌ی کوهستانی، منطقه، منطقه‌ی خشنه، معمولا روحیات اون طرفا خشنه، ولی روحیات رشتیا و مازندرانیا این‌جوری نیست که. یه رشتی با یه کردستانی خیلی فرق داره، با یه لرستانی خیلی فرق داره.» (مصاحبه‌ی شانزدهم، قاضی شعبه‌ی ۱۱۵۷ مرد، ۱۷ اسفند ۹۴، دادگاه کیفری دو بعثت)

در این‌جا خشونت بیش‌تر به معنای وارد کردن آسیب‌های جسمانی بر قربانی جرم است. با این وجود چنین تمایزی میان متهمان و معیار قرار دادن آن در صدور آرا در قوانین و پرونده‌ها بازنمایی رسمی نمی‌یابند.

تابعیت متهم و دادرسی کیفری

خارجی بودن متهم در نظر بیش‌تر دادرسان یادآور اتباع افغانستان است. کلیشه‌ای منفی نسبت به آنان وجود دارد که متهمان افغانی به احتمال زیاد مجرم‌اند. یکی از دلایل این ذهنیت منفی نسبت به آن‌ها وضعیت اقتصادی و جایگاه اجتماعی نامطلوب‌شان در جامعه است. معمولا حقوق دفاعی آنان در جلسات به راحتی پایمال می‌شود. در نیروی انتظامی با این متهمان به شدت برخورد می‌شود و گاهی برای گرفتن اعتراف مورد تهدید و آزار قرار می‌گیرند. بازپرسان مراجع تعقیب بیان می‌کنند حتی اگر دلایل قانع‌کننده‌ای برای مجرم بودن او نباشد او را برای مدتی طولانی در بازداشتگاه نگه می‌دارند. از آن‌جا که این گروه دارای موقعیت اقتصادی و اجتماعی مطلوبی نیستند اسنادی برای سپردن به عنوان وثیقه ندارند. هم‌چنین میان یک افغانی و یک ایرانی در پذیرش اسناد برای وثیقه تفاوت زیادی وجود دارد: «تابعیت تأثیر داره علتش اینه که اگر مثلا ما بخوایم بگیریم که اینا چون جا و مکان درست و حسابی ندارن ما سعی می‌کنیم سفت‌تر بگیریم یا کلا در بازداشت نگهشون می‌داریم یا اگر بخوایم آزادش کنیم با وثائق ضمانت خیلی محکم!» (مصاحبه‌ی بیست و دوم، دادسرای تهران، ۳۱ فروردین ۹۵)

در دادگاه نیز نظر قضات این است که اتباع افغانستان قابلیت بیش‌تری برای ارتکاب انواع جرایم و به ویژه جرایم خشن را دارند و معمولا در مجازات آنان تخفیف داده نمی‌شود:

«خارجی برا من زیاد فرق نداره، مگر افغانیا، من نگاهم شدیدتره.» (مصاحبه‌ی سیزدهم، دادگاه کیفری دو بعثت، ۱۲ اسفند ۹۴)

در نتیجه، رابطه‌ی میان افغانستانی بودن با پایگاه اجتماعی-اقتصادی فروتر آنان در جامعه محسوس است که منجر به عدم پذیرش آنان در جامعه می‌شود. دستگاه قضایی کیفری به این گروه همواره به چشم افرادی طردشده و مجرم نگاه می‌کند و برخورد شدیدتری با آنان دارد.

در نهایت می‌توان گفت هر چند کیفیت تأثیر هر یک از ابعاد مذکور مستقل از دیگری است اما در این‌که توجه دادرسی ابتدا به کدام یک از این زمینه‌ها جلب می‌شود تفاوت است و در این صورت ممکن است شدت تأثیرگذاری دیگر وضعیت‌ها را تغییر داده و چه بسا در مواردی آن را از بین ببرد. به طور کلی جنسیت متهم اولین ویژگی اوست که توجه مقامات قضایی را جلب می‌کند. همان‌طور که گفتیم در صورت زن بودن متهم در بسیاری مواقع شدت برخورد ناشی از پایگاه اقتصادی-اجتماعی پایین و جوانی او از بین می‌رود یا کاسته می‌شود. جز جنسیت متهم که بر کیفیت رسیدگی دارای اولویت است توجه به سایر مقولات اجتماعی اهمیت یکسانی برای قاضی دارد. با این حال این نکته وجود دارد که هر چه وضعیت‌های نامطلوب و غیرقابل پذیرش متهم برای قاضی بیش‌تر باشد با برخورد سخت‌تری از سوی نظام قضایی روبه‌روست.

بحث و استنباط نظری

یافته‌های مذکور نشان داد رویارویی متهمان به سرقت خشن با نظام دادرسی کیفری بر اساس وضعیت‌هایی چون جنسیت، نسل، پایگاه اقتصادی-اجتماعی، قومیت و تابعیت متفاوت است. در واقع تعریف دادرسان از رسیدگی منصفانه و عادلانه، زمینه‌مند و بر اساس جایگاه اجتماعی متهم گوناگون است. اساساً ایجاد قوانین و دستگاه‌های قضایی به صورت مطلق و بدون پیوند آن با جامعه بی‌معناست. بر اساس دو الگو یعنی تقسیم‌بندی متهمان بر مبنای قدرت و ضعف و تقسیم‌بندی آنان به اکثریت و حاشیه‌نشین می‌توان توجه دستگاه عدالت کیفری در تمام مراحل رسیدگی از نیروی انتظامی تا اجرای حکم را به زمینه‌های اجتماعی متهمان و کیفیت تفسیر از قوانین مرتبط توضیح داد. این دو الگو نشان می‌دهد اساساً ایجاد قوانین و دستگاه‌های قضایی به صورت مطلق و بدون پیوند آن با جامعه بی‌معناست و حقوق تنها یک ابزار و میانجی برای تنظیم روابط و تحقق اهدافی است که ابعاد دیگر زندگی اجتماعی تعیین می‌کنند. این ابعاد شامل دین، فرهنگ، نظام سیاسی و اقتصادی و ... بود.

الگوی نخست، تقسیم‌بندی جایگاه اجتماعی متهمان بر مبنای قدرت و ضعف خصوصاً جسمانی در دیدگاه دادرسان است. این مبنا با تأثیرگذاری بر آن‌ها در تمام مراحل رسیدگی از اجتماع به درون دستگاه قضایی سرایت می‌کند. در واقع این الگو بیش از آن‌که یک واقعیت ذاتی و تغییرناپذیر باشد برساخته‌ی ذهنی دادرسان است. قاضی با توجه به این الگوی ذهنی صرفاً در صدد اتخاذ تصمیم، صدور رأی و مختومه کردن یک پرونده نیست بلکه همواره دغدغه‌ای در ذهنش برای محقق شدن وجود دارد. این دغدغه‌ی پیشین همان ریشه‌ای است که قوانین مکتوب مرتبط با سرقت‌های خشن، آیین و فرایند دادرسی

را نزد قاضی تبدیل به یک ابزار و میانجی می‌کند. قاضی بیش از هر چیز مایل است از متهمی که به نظرش ضعیف است و قدرت دفاع از خود را ندارد حمایت و از او در برابر سخت‌گیری و شدت عمل قوانین و واکنش کارگزاران قضایی نگره‌داری کند. این قانون نهان حاکم بر دستگاه قضایی، محصول خود این نظام نیست بلکه از بیرون این نهاد و از متن اجتماع به آن راه یافته است. قضات بر مبنای این الگو به زمینه‌های اجتماعی متهمان خود توجه می‌کنند. به طور خلاصه تفاوت‌گذاری میان متهمان بر اساس جنسیت و سن‌شان ناشی از اتخاذ این الگو است. در این میان دستگاه قضایی به عنوان نهادی رسمی عمل می‌کند تا نحوه برداشت از مقولاتی چون جنسیت و نسل را از حوزه‌ی زندگی روزمره به حوزه‌ی رسمی انتقال دهد و به نوع روابط افراد که ناشی از این الگو است تداوم بخشد. این تداوم از دو جهت صورت می‌گیرد. جهت نخست از طریق استناد دادرسی و کارگزاران قضایی به مفهومی چون هنجار و عرف برای توجیه عمل خود ظهور می‌یابد و جهت دوم با رسمیت دادن به این هنجار در قالب پرونده، اسناد و ... صورت می‌گیرد. بر اساس نظر دورکیم، ریشه‌ی تأثیر جنسیت را می‌توان به آموزه‌های مذهبی و سنتی پیوند داد که در قالب وجدان جمعی و قواعد حقوقی و دادرسی ظهور می‌کند. این که از یک سو قواعد سنتی ما همواره محدودیت‌هایی برای حضور آزاد و فعال زنان در فضای عمومی جامعه ایجاد می‌کنند. در واقع حوزه‌های عمومی و به ویژه دادسرا و دادگاه، فضاهایی مردانه محسوب می‌شوند و در مقابل فضای خصوصی و خانواده قرار می‌گیرد. این امر به صورت مستقیم بر تصمیمات کارگزاران قضایی در تمام مراحل رسیدگی تأثیری آشکار دارد و چه بسا عدالت واقعی در نظر آنان این است که نهایت تخفیف و انعطاف را نسبت به متهمان زن داشته‌باشند.

وجه دیگر تأثیر این الگو در رابطه با جنسیت و سن متهمان، تعریف قوانین و تفاسیر دادرسان از خشونت و جرایم خشن است و بیش‌تر جنبه‌ی فرهنگی و وابسته به برداشت از زنانگی و مردانگی از یک سو و جوانی و سالمندی از سوی دیگر است. خشونت عملی است که باعث ایراد صدمات جسمانی بر قربانی می‌شود، امری که با روحیات و عواطف زنان و ناتوانی و ضعف کهنسالان مغایر است. در این میان زنان و افراد مسن حتی اگر مرتکب جرم شوند شدت جرم آنان و پیامدهای مضر آن بر اساس معیارهای مردانه‌ی خشونت سنجیده می‌شود و در نتیجه از دایره‌ی مجرمان بیرون می‌روند. از نظر دورکیم دستگاه قضایی کنونی از طرف تمام جامعه و بر مبنای مهم‌ترین ارزش‌های آن به سرقت‌های خشن واکنش نشان می‌دهد. وجدان جمعی جامعه از قانون‌گذار و کارگزاران قضایی می‌خواهد همواره نسبت به زنان متهم، رویکردی انعطاف‌پذیر داشته‌باشد و در قالب قوانین خاص، تبصره‌ها و استدلال‌های قضایی از خطای آنان چشم‌پوشی کنند. بالتبع، لازم است تعریف از خشونت و جرم نیز مبنایی بیابد که تا حد امکان قانون‌شکنی‌های زنان و کهنسالان در آن ننگد. حتی در صورتی که جرمی خشن از سوی آنان ارتکاب یابد، انصاف و مروت کارگزاران قضایی از ضعیفان دفاع می‌کند و آنان را از برخورد قاطعانه دادگاه می‌رهاند. وجه بارز چگونگی برداشت از جنسیت را می‌توان در تفاوت عملکرد قضات زن و مرد نسبت به متهمان زن دید. این که دادرسی زن بر خلاف دادرسی مرد میان متهمان زن و مرد در چگونگی واکنش به اتهام تفاوت

چندانی قائل نمی‌شوند. در واقع، ناتوانی روحی یا جسمی زنان در دفاع از خود و در مقابل توانایی مردان، کم‌تر در ذهن دادیاران زن تداعی می‌شود.

دومین الگویی که به نظر می‌رسد می‌تواند تبیین‌کننده‌ی فرایند رسیدگی به پرونده‌های با موضوع جرم سرقت مسحانه باشد رویکردی است که متهمان به این جرم را در گروه اکثریت و حاشیه‌نشین قرار می‌دهد. اکثریت مورد نظر، لزوماً به معنای اکثریت عددی آنان نیست بلکه به نوعی وابسته به میزان سیطره و تأثیرگذاری ارزش و فرهنگ افراد داخل در آن گروه بر جامعه و در نهایت، کیفیت جریان یک پرونده با موضوع سرقت مسحانه است. پیامد آن تفاوت آرا و رویه‌ی قضایی در میدان تحقیق ما بر اساس قومیت، پایگاه اقتصادی-اجتماعی، تابعیت و نسل متهمان است. در این چارچوب اکثریت به عنوان شهروند فراتر و حاشیه‌نشین در قالب شهروند فروتر قرار می‌گیرد. این ذهنیت و دیدگاهی است که نزد قضات در تمام مراحل رسیدگی وجود دارد. تعریف قانونی و قضایی از خشونت به معنای آزار فیزیکی بر بزه‌دیده و حمل سلاح، فرهنگ و آداب و رسوم برخی اقلیت‌های قومی را نادیده می‌گیرد. این تعریف شکل گرفته نزد قاضی دارای ماهیت حقوقی نیست بلکه ماهیتی اجتماعی و فرهنگی پیدا می‌کند و مطابق با مطلوبات گروه‌هایی می‌گردد که این برداشت را ارائه داده‌اند. بالتبع گروهی از افراد جایگاهی در وضع قوانین، تفسیر از آن‌ها و کیفیت رویه‌ی قضایی نخواهند داشت و حاشیه‌نشینان دستگاه قضایی محسوب می‌شوند. در مورد نسل و پایگاه اجتماعی-اقتصادی نیز همین الگو تبیین‌کننده است. یافته‌های تحقیق ما نشان داد که برخی قضات نگاهی مثبت به دوران جوانی دارند و آن را سرشار از شور و سرزندگی و هیجان می‌دانند. بنابراین تا حدودی به جوان اجازه می‌دهند که فرهنگ و سبک زندگی مختص دوران خود را داشته‌باشد و در صدد سرکوب هیجان‌های او نیستند. این وضعیت باعث می‌گردد آنان حداقلاً مکان از تحمیل قرارهای تأمین سنگین و مجازات‌های شدید بر متهمان جوان خودداری کنند و رویکردی انعطاف‌پذیر نسبت به جرایم آنان داشته‌باشند. در مقابل دسته‌ی دیگر از قضات، نوعی از فرهنگ، رفتار، شیوه‌ی پوشش را می‌پذیرند که مطابق با عرف اکثریت جامعه است. هر رفتار و پوششی که مخالف با آن باشد جرم محسوب می‌شود یا دلیلی بر قابلیت ارتکاب جرم متهم می‌شود. در مقابل این خصیصه‌های دوران جوانی، سالمندی و داشتن تجربه، ظرفیت عبرت‌پذیری مورد تحسین دستگاه قضایی است. جوانی در نظرشان دورانی مسئله‌ساز است و رفتار و پوشش آنان را سرزنش می‌کنند. آن‌ها از متهمان جوان انتظار دارند خود را فردی باتجربه، دارای تحصیلات، شغل مناسب و ... معرفی کنند. در صورتی که متهمی این خصایص را نداشته‌باشد، ظن قاضی را برمی‌انگیزد و احتمال محکومیت او بیش‌تر می‌شود. در واقع، ویژگی‌های یک جوان، به نوعی جرم شناخته‌می‌شود که دادرس در قالب آرای خود رسمیت و مشروعیت این واکنش را به بیرون از دستگاه قضایی اعلام می‌نماید. همان‌گونه مارکس و سایر نظریه‌پردازان انتقادی بیان می‌کنند اصولی که نظام‌های عدالت کیفری ادعا می‌کنند فارغ از ارزش‌ها و ایدئولوژی پایه‌های تدوین قوانین و صدور آرای قضایی‌اند کاملاً سیاست‌زده و ایدئولوژیک هستند. عملکرد حقوق و دستگاه قضایی محصول قدرت حاکم است که به آن تداوم می‌بخشد.

در این راستا ممکن است دادرسی به میزان آسیب‌ها و خسارات وارد بر بزه‌دیده‌ی پرونده توجه چندانی نداشته‌باشد و جنبه‌ی عمومی جرم در تفسیر قوانین غلبه یابد. این امر دقیقاً در صحبت‌های قضات روشن است که بیان می‌کنند سیاست جدید قضایی به خصوص در دادرسی ویژه‌ی سرقت به این سمت است که هیچ‌گونه انعطافی را در برابر جرایم خشن جوانان، جایز نمی‌داند و جامعه را باید در برابر خطرات این گروه از بزه‌کاران محافظت کرد.^۱ این رویکرد قضایی به تدریج جامعه را نیز با خود همراه می‌کند و تصویری متناسب با معیارهای طبقه‌ی متوسط ارائه می‌دهد و بر اساس آن بزه‌کاران را شناسایی می‌کند. تابعیت، قومیت، وضعیت زندگی، شغل، پوشش افراد و پایگاهی که نزد قاضی دارند مبنایی در تمییز مجرمان از سایر افراد می‌گردد؛ امری که سرنوشت آرای کیفری را به دو سوی متقابل می‌کشد. جوانان طبقه‌ی پایین و اتباع خارجی که معمولاً تحصیلات بالا، شغل ثابت و رسمی ندارند گروهی حاشیه‌ای هستند و در نتیجه، رفتاری که از آنان سر می‌زند به رسمیت شناخته نمی‌شود. ریمین بیان می‌کند این تصویر به تدریج به عنوان تنها تصویر واقعی موجود از بزه‌کاران در ذهن قضات نفوذ کرده که برای آن جایگزینی وجود ندارد. تصویری که مجرمان را با ظاهری آشفته و متعلق به طبقه‌ی اقتصادی پایین جامعه ترسیم می‌کند که نتوانسته‌اند خود را با معیارهای طبقه‌ی متوسط تطبیق دهند.

در بسیاری موارد نه تنها دادرسی بلکه خود متهم یا وکیلش تلاش می‌کنند در مقام دفاع، تصویری از متهم ارائه دهند که مخالف با تصویر مجرمان است. او در جلسه‌ی دادگاه در برابر قاضی، فردی فروتن و متواضع است و خود را فردی دارای تحصیلات عالی، دارای شغل موجه همچون کارمند سازمان‌ها یا ادارات معرفی می‌کند. طرح چنین دفاعیاتی جایگزین اصول دادرسی منصفانه و توجه به حقوق دفاعی متهم صرف‌نظر از جایگاه اجتماعی او می‌شود. این ویژگی‌ها مبنای تمایز متهم از مجرمان واقعی است. در مواردی هم که متهم از وضعیت نامطلوب اقتصادی یا خانوادگی‌اش با قاضی صحبت می‌کند در صد این نیست که پایگاه اجتماعی و اقتصادی پایین خود را ابزار رویارویی و مقابله با قاضی یا دستگاه کیفری قرار دهد بلکه خود را در برابر آنان موجودی ضعیف و مستحق کمک می‌داند. جایگاه فروتر متهمان متعلق به طبقه‌ی پایین اجتماع در برابر قاضی که نماینده‌ی حکومت در واکنش به جرم است کاملاً محسوس است. هابرماس این وضعیت حاکم بر نظام قضایی جوامع معاصر را سلطه‌ی عرصه‌ی نظام بر زیست‌جهان افراد می‌داند. او بیان می‌کند نخست به نظر می‌رسد ریشه‌ی قواعد ماهوی حقوق و قضاوت با اراده‌ی افراد فرایند کنش آنان با یکدیگر به وجود می‌آید که قانون‌گذار و قاضی تنها به آن رسمیت می‌بخشند. نگاه عمیق‌تر به قوانین کیفری و تفسیری که قاضی از آن بیان می‌کند ریشه‌ی آن را در هنجارهای برگرفته از دل اجتماعی می‌بیند که خود همسو با قدرت اقتصادی و حکومت است و مشروعیت خود را از آن می‌گیرد.

۱ رئیس قوه‌ی قضاییه طی بخشنامه‌ای در اسفند ماه سال ۹۴ شرایط اعطای مرخصی در ایام نوروز به زندانیان را اعلام می‌نماید که بر اساس بند (د) این بخشنامه: (د) مرتکبین جرایم ذیل از شمول این بخشنامه مستثنی خواهند بود: «محرکین سرقت (اعم از مسلحانه، عادی و یا کیف قاپی)، ... آدم ربایی، جرایم بانندی و سازمان یافته، تجاوز به عنف، ... اسیدپاشی، ... محکومینی که به شرارت مشهورند، ... شایستگی برخورداری از مرخصی‌ها را ندارند.» (بخشنامه‌ی شرایط اعطای مرخصی ایام نوروز به زندانیان مصوب ۱۳۹۴، برگرفته از سایت وفاق، صفحه‌ی حقوقی)

در واقع قدرت سیاسی و اقتصادی حاکم است که شاکله‌ی زیست‌جهان هنجارها و حقوق را می‌سازد. بنابراین اراده‌ی واقعی شهروندان در شکل‌گیری این تصمیمات اثر ندارد. پیش از این گفتیم یکی از ادعاهای اصلی نظام‌های عدالت کیفری، دادن این تضمین به شهروندان است که چه در مقام شاکی یا متهم وارد دادرسی گردند فرایند رسیدگی به پرونده‌ی آنان به دور از دغدغه‌ها و ارزش‌های خاص یک گروه اجتماعی است. دادرسی امری کاملاً فراجنستی، فرانسلی، فراقومیتی و منطبق با اصول دادرسی منصفانه است. مسئله‌ی ما یعنی کشف تأثیر زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی بر دادرسی در پیوند با این ادعا به وجود آمد. الگوی که از دل یافته‌ها به دست آمد نشان می‌دهد در بسیاری از موارد، حقوق متهمان به دلیل تعلق به یک گروه خاص اجتماعی تضییع می‌گردد. به عبارتی ایدئولوژی حقوق این‌جا با یک تناقض درونی مواجه می‌شود. تناقضی میان فردگرایی که نظام حقوقی و قضایی به گونه‌ای انتزاعی مدعی آن است و فردیت انضمامی و واقعی انسان‌هایی که در زمینه‌های گوناگون اجتماعی قرار گرفته‌اند و دارای نیازها، تجارب زندگی و مسئولیت‌های مختلف هستند بروز می‌کند. آزادی فرد در رویارویی‌اش با نیازهای یک انسان واقعی در شرایط اجتماعی خاص بی‌اهمیت جلوه می‌کند و نظام دادرسی، روابط اجتماعی شکل‌دهنده و ریشه‌ای را که در پس رفتار انسانی واقعی وجود دارد با ارائه‌ی مفهومی انتزاعی چون انسان مسئول نادیده می‌گیرد (نوری^۱، ۱۹۹۱: ۱۹۹). الگوی حاکم بر تصمیمات قضات با توجه به جنسیت، قومیت، نسل، تابعیت و... آنان است. نفوذ این الگو در ذهن دادرس باعث توجه بیش از پیش او به جنبه‌ی عمومی جرم می‌شود. او با یک نگاه کلیشه‌ای به جریان پرونده، متهم و قربانی آن می‌نگرد. توجه او به عناصر مادی و معنوی جرم و میزان خسارات واقعی برآمده از جرم به حاشیه می‌رود. دادرسان در همان وهله‌ی نخست رویارویی با متهم به صرف آگاهی یافتن از تعلق او به یک گروه اجتماعی، کم‌تر به اظهارات و دفاعیات آنان توجه می‌کنند و کم‌تر اوضاع و احوال وقوع جرم، مورد استناد قاضی در اثبات جرم قرار می‌گیرد. این فرایند در تضاد با دادرسی منصفانه است.

منابع

- استراوس، آنسلم، کوربین، جولیت، (۱۳۹۱)، مبانی پژوهش کیفی، ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نشر نی.
- آشوری، محمد و عظیم‌زاده، شادی، (۱۳۹۲)، «جایگاه پرونده‌ی شخصیت در فرایند پیشگیری از پایدار شدن بزهکاری جوانان»، فصلنامه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۳، شماره ۱.
- حکمت‌نیا، حسن، افشانی، سید علیرضا، (۱۳۸۹)، حاشیه‌نشینی و ارتکاب جرایم اجتماعی (مطالعه‌ی موردی: شهر یزد)، مجله پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۲.
- دورکیم، امیل، (۱۳۸۴)، درباره‌ی تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- فلیک، اووه، (۱۳۹۱)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی
- گزارش منتشر شده از پرونده‌ی سارقان مسلح در تهران در تاریخ ۹ دی ۱۳۹۱، (۱۳۹۱)، برگرفته از سایت: www.farsnews.com/newstext، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۶/۲۱.

- گزارش منتشر شده از مصاحبه با سرپرست دادسرای ویژه سرقت تهران در ۹ بهمن ۱۳۹۴، (۱۳۹۴)، برگرفته از سایت: www.vakilemelat.ir/fa/news/view/، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۵/۶/۲۰.
- گوروپچ، جرج، (۱۳۵۲)، درآمدی به جامعه‌شناسی حقوقی، ترجمه حسن حبیبی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- لوی برول، هانری، کوویلیه، ارمان، گوروپچ، ژرژ و لواسور، ژرژ، (۱۳۷۱)، حقوق و جامعه‌شناسی، گزیده و ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: سروش.
- محمدپور، احمد، (۱۳۸۹)، ارزیابی کیفیت در تحقیق کیفی: اصول و راهبردهای اعتباریابی و تعمیم‌پذیری، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۴۸.
- واس، دی.ای.دی، (۱۳۸۸)، پیمایش در تحقیقات اجتماعی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
- هابرماس، یورگن، (۱۳۹۲)، نظریه‌ی کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز.
- Cotterrell, Roger, (2006), *Law, Culture and Society*, Burlington: ashgate Publishing.
- Garland, David, (2002), *The Culture of Control*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Hall, Stuart, Critcher, Chase, Jefferson, Tony, Ckarke, John, Roberts, Brian, (1982), *Policing the crisis*, London: The macmillan press LTD.
- Hawkins, Darnell F., (1987), *Beyond anomalies: rethinking the conflict perspective on race and punishment*, Social Forces, V. 65.
- Hetrogh, Marc, (2009), *Living Law (Reconsidering Eugen Ehrlich)*, Onati International Series in Law and Society, Portland: Hart Publishing.
- Guarino-Ghezzi, Susan, Trevino, Javier, (2005), *Understanding Crime*, Anderson Publishing.
- Norrie, Alan w., (1991), *Law, ideology and punishment*, Boston: Kluwer Academic Publisher.
- Reiman, Jeffrey, (2000), *The rich get richer and the poor get prison, Ideology, class and criminal justice*, Boston: Allyn & bacon.